

روابط ایران و عثمانی

۱- روابط شاه اسمعیل صفوی
با سلطان سلیم تا نبرد چالدران

بقلم :

مجیر شیبانی

(بگفتار در تاریخ)

بررسی دقیق در روحیات
و اخلاق دور قیب نیرومند شاه
اسمعیل صفوی و سلطان سلیم
سلطان عثمانی نشان می‌دهد
چرا دو فرمانروای همسایه
دوست نتوانستند مآزند گذشته
با یکدیگر سازش کنند و
مخاصمت را بر سازش ترجیح
دادند .

سلطان عثمانی مردی جاه
طلب ، متعصب ، شجاع و بیباک
بود . مورخان ترك او را یاووز
یعنی برنده و قاطع خوانده‌اند
و مورخان اروپائی او را سنگدل
و خونخوار ذکر نموده‌اند :
چنانکه یکی از جهانگردان
ایتالیائی در باره او مینویسد

« سلیم خونخوارترین مرد روزگار است، که جز جنگ و کشور گشائی بکار دیگر نمی‌اندیشد»^۱

شاه صفوی برخلاف در مقابل شدايد و سختیها برد بار بود و شجاعت و خشونتش اورا مردی مقتدر جلوه داده بود در حقیقت وی مخلوطی از شجاعت و حیله، آزادیخواه و بخشنده، موقع شناس در تشویق و تنبیه و بخشش در مورد لزوم بود. وی مردی جنگی و فرماندهی لایق، که قدرت فرماندهی سپاهی بزرگ داشت و بخوبی میتوانست جلب اعتماد سربازان خود را کند، بطوریکه میتوان گفت وی علاوه بر آنکه يك فاتح بود، قدرت خلاقه نیز داشت.

همین اختلاف فاحش که در روحيات دومرد بزرگ وجود داشت، نشان می‌داد که هیچیک از آن دو حاضر بقبول انقیاد و اطاعت از دیگری نبوده و بهمین لحاظ زمانیکه سلطان سلیم اول، پس از عزل پدرش براریکه سلطنت تکیه زد و سفرای بیگانه چون امپراطوری ونیز، مجارستان، مصر و روسیه، برای عرض تبریک بدربار سلطان عثمانی آمدند، شهریار صفوی که اورا غاصب تاج و تخت می‌دانست، نماینده‌ای از طرف خود بدربار عثمانی در آورده نفرستاد.

این بی‌اعتنائی شاه اسمعیل که برخلاف سنن و رسوم سلطنتی بین دو کشور بود و نشان می‌داد تاچه اندازه شهریار ایران سلطان عثمانی را تحقیر نموده است، سبب خشم فراوان سلطان سلیم، سلطان خودخواه و جنگجوی عثمانی گردید و تصمیم اورا به حمله به خاک ایران را سخت تر ساخت و دستور داد در روز نوزدهم محرم ۹۲۰ هجری شانزدهم مارس ۱۵۱۴ میلادی در شهر ادرنه دیوانی فوق العاده تشکیل شود و در آن سپاهیان، ادبا و روحانیون و علما گرد آیند.

در این دیوان سلطان سلیم شرحی درباره شهریار ایران و دولت شیعی مذهب این کشور بیان داشت و خطراتی که مذهب شیعه و ترویج آن بدست

۱- فوسکولو Foscolo مجله ادبیات شماره ۲ سال اول، رجوع شود بمقاله آقای فلسفی

شخصی چون شاه اسمعیل که نفوذ فراوانی در بین مریدان خود دارد متوجه دنیای اسلام خواهد نمود گوشزد کرد و جهاد بر ضد شهریار صفوی را از وظایف دینی خود و تمام مسلمانان دانست .

دلایل مذهبی سلطان اثرات عمیقی در روحیات حاضران و بخصوص روحانیون و علما گذاشت بطوریکه جهاد بر ضد شاه اسمعیل و پیروانش را لازم دانستند و آن فتوی دادند . اما دلایل مذهبی برای سران سپاه قانع کننده نبود ، چون نبرد بسا قزل باشها خالی از اشکال نبود و مشکلات تجهیز سپاه بسیار و تهیه آذوقه خیلی گران و پرهزحمت بود ، بخصوص آنکه ایرانیان در خاک خود بنبرد می پرداختند و سران ترك راهی بس دراز در پیش داشتند و خطراتی آنها را تهدید می نمود باین جهت با سکوت خود عدم رضایت خود را آشکار ساختند ، ولی موافقت سربازان ینی چری با سلطان عثمانی ، سلیم را مصمم ب جنگ با ایران نمود و فرمان داد سپاهیان ترك در جلگه ینی شهر جمع شوند و نامه هائی در این باب بحکام ولایات فرستاد .

پس از آن سلطان سلیم ادرنه را ترك و در ماه صفر ۹۲۰ هـ (مارس ۱۵۱۴ م) وارد استامبول شد ، در ضمن نامه ای برای عبیدخان از بك جانشین شیبك خان عمویش که بر ماوراء النهر حکومت می کرد فرستاد و از او خواست تا انتقام خون عمویش را از شهریار صفوی بگیرد و هنگامیکه سپاه عثمانی به ایران حمله برد او نیز به خراسان بتازد .

در نامه چنین نوشته بود: «... مدتیست که اهالی بلاد شرق از دست صوفی بجه لئیم ناپاک ائیم افلاک ذمیم سفاک بیجان آمده اند باطایفه گمراه که «من الناس من يتخذ من دون الله انداد يحبونهم كحب الله و فرق ضاله سرنگون که «يقطعون ما امر الله به ان يوصل و يفسدون فی الارض اولئك هم الخاسرون» حسب حال ایشانست بایقادار تعدی دود از خانمانها بر آورده و بهر ناحیه که قدم نهاد کره خاک آن ناحیه را گوی صولجان فتنه و فساد گردانید تا از صف نعال فرمانبری بصد رصفه فرمان دهی ترقی یافت در رقعۀ بقعۀ آن دیار چون

خط ترساکش روی را شعار و دثار خود ساخت . دماء مکر مه و محصوله و فروج
مجرمه و مصونه را در معرض استباحه داشت . اهل و عیال و مال و منال مسلمانان
و حرث و زریح و نسل و ضرج مستهلك و دفائن و ذخائر اکابر و اصاغر همه عرضه
تلف گشت . از قتل و اسر و شکنجه و زجر آنچه در این عهد بمسکینان مظلوم
از آن ظلوم و غشوم رسید اسباط بنی اسرائیل را از آل فرعون جبار و سکان بیت-
المقدس را از بخت النصر غدار نرسید . دیر یست که چشم آن غنوده بختان چون
بخت خرد صاحب دولتان روی خواب ندیدست»

«حالیها نسلمات بواعث نعمت از مسیب الامور مرهونه باوقاتها وزیدن
گرفت و نفخات غیرت دین محمدی علی و اضعه افضل الصلوة نواثر عصیبت
پادشاهانه ما را اشتغال داد و صیانت ناموس شریعت احمدی علیه کمل التحیات
خاطر عاطر جهانبانی را با حراز ثنوبات جهاد تحریر و تحضیض فرمود و
شهبسوار همت عالی نهمت پای عزیمت انا ظالم ان لم انتقم عن الظالم ، در آورد
بعد از استخاره ملک متعال و استشارات ملهم عقل فعال ، رای جهان آرای
بقلع و قمع آن مفسد خود کام و ملحد خود رأی مقرر و مصمم گشت . بالشگری
انبوه و گروهی پر شکوه برون از حد و عد ، هر یکی در شمشیر زنی و
خنجر گذاری بسان خورشید و بهرام مشهور جهان و همچون شهاب و سماک -
را مح در نیزه بازی و تیر اندازی مشارالیه بالبنان است ، عن قریب نهضت همایون
بر سر آن لشکر جنود شیاطین و پیشوای عنود ملاعین و قافلۀ سالار کبر و
کین و سرفر رهنان دنیا و دین هر کوز قلب منشرب الصدرست رجاء و اائق
و امل صادقست که بر حسب مضمون منیف من کان الله کان الله له

توفیق الہی رفیق و تأیید نامتناهی رسم طریق ... گشته صبا ی نصرت بحکم
نصرت بالصبادر فضای و لقد نصر کم الله فی مواطن کثیره علمای سرافراز را
طلاوة حقوق و اهتزاز بخشد

« جناب عالی را هم بهر والد بزرگوار خویش تغمدالله بغفرانه از همه
پیش بحقیقت معلوم و متصور است که جوهر پاکیزه روح در یست بی بها در

بحر فطرت که جز غواص صفت تکوین احسن الخالقین کسی را بدو دسترس نیست .

« خون چنین پادشاه خردمند دانش‌پسند و عدل‌پرور داد گستر هدر - گشتن بفتوای کتب علیکم القصاص فی القتل در هیچ مذهب روانیست ، وجه ادنی و طریق اولی عندالله و عندالناس آنست که هر جرد و جهدی که در آئینه احتمال عقل و سرایای حیطة فهم و حوزه قوت و همی رخ نماید ، مباشرت فرمایند و راه مسارعت پیمایند ، باشد که سهام صائب تدبیر بنشانه گاه نهاده تقدیر حسن اصابت نماید . و وجود ناپاک آن ظالم غاشم از میان برخیزد و غباری که از نکبات روزگار او برخاسته است باب تیغ آتشبار مجاهدان دین‌دار فرو نشیند فیما بعد جاده مخالفت گشاده و اسباب مواصلت بحکم تواصلوا بالکتب و لوشط المزار آماده میشود .

بمور در سائل تردد پیام و تردد ذوی الاحترام با تحف محبت آنها و هدایای مودت اعلام تعاطفی که تعارف ارواح در عالم اشباح سر بزند از جانین در میان آید و حبل و داد و اتحاد که استمساک احبا و اولیاء بدان باشد از طرفین دو تا گردد بنیان یگانگی و اخوت روز بروز استحکام گیرد و بنیاد ذات البین ساعة فساعة بر امری که ستوده قدرت و آزموده حکمت و فرموده شریعت است تا کد پذیرد .

اکنون برای تبلیغ این وثیقه صدق و صفا و انهاء این پیام مسرت ابنا از غلامان خاصه ما محمد بیک زرق سلامه بدان صوب صولت مأبر و اناه گردانیده شد ان شاءالله تعالی الاغر چون بشرف ملاقات حضور سرور بخش اختصاص یابد بخیر و روزدی باخبار مسرات آن ذات ملائک ملکات باز مراجعت و معاودت نماید همواره امداد عنایت زبانی و توفیقات سبحانی و تائیدات صمدانی قرین حال باد . بحق النون والصاد تحریر فی اواخر شهر محرم الحرام سنه عشرین و تسعمانه^۱

عبیدخان ازبک در جواب نامه سلطان سلیم که در اواخر جمادی الثانی همان سال بتوسط خورشید بهادر سردار ازبک بدیار عثمانی فرستاد چنین می‌نوشت :

« بخدمت عالیحضرت خلافت منقبت سلطنت ماب معالی نصاب فلك بارگاه ستاره سپاه سلطان سلاطین جهان و خاقان خواقین زمان پادشاه کشور گشای عدوبند و شاهنشاه ملك آرای ارجمند خدیوروم و یونان و خداوند خداایگان عالیشان شهریار بحروبر و خداوند گار مظفر كهف الغزاه والمسلمین ، قاتل الكفره والمشرکین ، قانع العجزه والمتحدین الموید من عندالله الذی لاله سواء ابوالنصر والفتح السلطان سایم‌شاه... کفو به شهیدا که همواره ولاجوی و هواخواه آن سلطان جهان پناه بوده و میباید و از دل و جان مشتاق جمال فرح مال آن پسندیده دوران و مخدوم عالم و عالمیانست حضرت مسیب‌الاسباب عظیم‌شأنه و کل احسانه وسیله‌ای که باعث ملاقات حقیقی گردد بخیر و خوبی میسر کند

و چون آن پادشاه عالیجاه باسپاه نصرت دستگاه بدفع آن شردمه قلیله نهضت فرموده‌اند این هواخواه بی‌اشتباه ورود رسول فرخ نظام الدین محمد بیک آرام‌الله تعالی اقباله رابخواص و عوام پیغام‌داده از حدود سمرقند دلپسند حماء الله و حرسه تانهایت سرحد طاشکند بجمع میرزایان و خان و سلطان و بهادران و اعلان نژادان و امراء الواس و امراء تومان و زعماء جیوش و مرزبانان و جمله طایعان و تابعان از بیکیت و چغتای او رمان چنگیز خان را تنبه نمود و ازین اشارت بر بشارت خیر و آگاه ساخته در صدد جمعیت و بسیط قورلتای بمشاوره آرای سعادت نمای و اتفاق بر تصمیم ازاله آن گروه مکروه متغلبه و فرقی ضاله رفضه لعنهم الله و دهرهم هستیم ...

و در خدمت رسول مشارالیه عمده الخواص خورشید بهادر رفت که بعد از بساطبوسی بزودی در رسیده باشد که بحمیت فریقین رادر حوالی صفاهان

وزنده رود سبب گشته خبر ظفر اثر خداوندی را با حبادر رساند (و ما ذلك على الله العزيز) باقی مکنونات را از مشارالیه استفسار فرمائید^۱

سلطان عثمانی پس از يك اقامت بیست و دو روزه در شهر قسطنطنیه (استانبول) رهسپار اسکوتاری شد و از آنجا بطرف مرزهای ایران حرکت نمود. در بیست و هفتم صفر ۹۲۰ هـ (۱۵۱۴ م) از آنکمید نامه ای تهدید آمیز بزبان فارسی برای شاه اسمعیل نوشت و بتوسط یکی از جاسوسان شاه ایران بنام قلیچ که از طرف عثمانیان دستگیر شده بود برای شهریار صفوی فرستاد

در این نامه که در حقیقت اعلان جنگ بایران بود سلطان سلیم با لحن خیلی تند دشمنی خود را نسبت باو بیان داشته و چنین مینگاشت: «... اما بعد این خطاب مستطاب از جناب خلافت مآب ما که قاتل الکفره والمشرکین قامع اعداء الدین، مرغم ائوف الفراعین، معفرتیجان الخواقین، سلطان - الغزاه والمجاهدین، فریدون فرسکندر در کیخسرو عدل و داد، دارای عالی نژاد، سلطان سلیم شاه بن سلطان بایزید بن سلطان محمد خانیم، بسوی تو که فرمانده عجم، سپهسالار اعظم، سردار معظم، ضحاک روزگار، داراب گیرو دار افراسیاب عهد، امیر اسمعیل نامدار سمت صدور یافت تاخیر و آگاه باشی که فعل فعال برحق و صنع جواد مطلق هر چند معلل بالغرض نیست متضمن مصالح و حکم نامتناهیست، کما ورد فی الکتاب المبین» و ما خالقنا السموات والارض وما بینهما لاعین» حکمت خلقت انسان که عین اعیان و نقاوه جهان و خلاصه اکوانست، کما قال عز و علا «وهو الذی جعلکم خلائف فی الارض» اما از آن جهت که افراد این نوع بجامعیت لطافت روحانیت و کثافت جسمانیت مظهریت اسماء متقابل را قابلیت دارد ترقب غایت و تحقق خلافت بی اطاعت شریعت مقدسه والی خطه نبوت علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات صورت نبندد.

«هر آینه شرایع نبوی فوز و سعادت دو جهانی و سبب مغفرت جوادانست

پس هر که از مطاوعت احکام الهی رخ تابد و از دائره انقیاد اوامر و نواحي بيرون آيد و هتك پرده دين و هدم شرع مبین را قيام نمايد ، بر كافه مسلمين عموماً و سلاطين عدل آئين خصوصاً واجبست كه فدای « يا ايهاالذین آمنوا- کونوا انصارالله » بگوش هوش بشوند و در دفع مکاید و رفع مفسد آن مفسد بحب الاستطاعه و الامکان بجان کوشند .

« مقصود از این تثبیت آنست که با تفرقه جماعت بایندریه به حکم

بیت

چو بیشه تهی گردد از نره شیر شغال اندر آید ببانگ دلیر
از طریق تعدی امارت بلاد شرقی را متصدی گشتی و از کنج مذلّت
فرمان بری بصفه باحشمت فرمانفرمائی قدم نهادی ابواب ظلم و بیداد را برای
مسلمانان باز کرده زندقه و الحاد را با یکدیگر ازدواج و امتزاج دادی و
اشاعت فتنه و فساد را شعار و آثار خود ساخته علمهای ستمکاری برافراشتی،
شاهی و فرمان روائی را بر حسب دواعی هوای نفس و رغبات طبیعت هل قیود
شریعت و اطلاق از نوامیس ملت پنداشتی مقالح افعال و مساوی احوالت چون
اباحت فروح محترمه و اراقت دماء مکرمه و تخریب مساجد و منابر و احراق
مراقد و مقاب و اهانت علما و سادات و القاء مصاحف کریمه در قاذورات و سب
شیخین کریمین رضی الله عنهما ، همه سجد تواتر پیوست . ائمه دین و علماء
مهندین رضوان الله علیهم اجمعین کفر و ارتداد ترا با اتباع و اشیاعت که
موجبش قتلت ، علی روس الاشهاد متفق الکلام و الاقلام با سرهم فتوی دادند .

« بناء علی ذلك ما نیز جهت تقویت دین و اعانت مظلومین و اغاثت ملهوفین
و اطاعت اوامر الهی و اقامت مراسم ناموس پادشاهی ، بجای حریر و پرنیان زره
و خفتان پوشیدیم بمعنایه الله و حسن توفیقه الوبه ظفر دثار و عسا کر نصرت
شعار و شیران کارزار و دلیران خنجر گذار ، که چون تیغ از نیام غصب بر آرند
عدوی مدبر را قاطع بدرجه طالع گراید و چون تیر بکمان کین دارند سهم
موت الخصم ببرج قوس در آرد، در شهر صفر ختم بالخیر والمظفر از دریا عبور

فرمودیم بدان نیت که اگر تائید باری عزوجل یاری کند ، بسر پنجه قوت کامکاری دست و بازوی ستمکاریت برکنیم و از سر قدرت سروری سودای صدفری از سر سراسیمه ات بدرکنیم، مفسد شورشورت از سر عجزه و مسکینان برداریم و از آن آتش که در خانمانها زده ، دود از دودمانت برآریم « من زرع الاحسن حصدالمحن » چون قبل السیف تکلیف الاسیام حکم شریعت مصطفویت علیه الاسلام ، این نامه نامی حلیه تحریر و تحبیر یافت که نفوس آدمیزاد متفاوتست که الناس معاون کمعادن الذهب و الفضة ، ملکات رویه در بعض مزاج طبیعی است ، قابل زوال نیست ، که زنگی بشستن نگرردد سفید و در بعض عادیست از مزاولات شهوات و همارست خسایس و اهمال طبیعت ناشی است ، آنرا امکان ازاله است ، از آن گفته اند که فتنه اشرار بتادیب و تعلیم از مقوله اخبار باشد . بنابراین احتمالی اگر خود را در سلك زمره و الدین اذا فعلوا فاحشته و ظلموا نفهس ذکرا لله و الذنوبهم « منسلك و منحط گردانی » در همه حال خدای متعال را حاضر و ناظر دانی ، از کارهای بد و کردارهای ناصواب و سیرتهای زشت پشیمانی نمائی ، و از درون دل و صمیم جان بتوبه و استغفار در آئی و آن قلاع و بقاع که زمینش در زمان پیشین سم ستور لشکر منصور ما را روی مالیده ، و از فعال مظایهر گوشه از آن نواحی حلقه افکنندگی بگوش کشیده بود ، از مضافات ممالک عثمانی محسوب داشته بندگان سده عظمت پناه ما را بسپاری ، سعادت تراست ، از نواب کامکاری غیر از نکوتی و دلجوئی و عاطفت و خوش خوئی دیگر چیزی نبینی ، و اگر چنانچه بیت:

خوی بد در طبیعتی که نشست نرود جز بوقت مرگ از دست

بر آن اعمال قبیحه و افعال فضیحه مصر و مجد باشی ، ان شاء الله تعالی الاغر ، عرصه آن مملکت که از روی تغلب بدست تصرف افتاده است ، عن قریب مخیم ار دوی عسا کر نصرت مأثر ما خواهد شد . مدتیست از غایت سبکساری سودای سرداری در سرداری ، و از فرط خودرئی دعوای جهانگیری و کشور گشائی بر زبان آری چون مردی به میدان مردان در آئی که هر چه نهاده به

پرده تقدیرست بظهور آید « والامر یومئذ لله » و الاسلام علی من اتبع الهدی -
 حرر ذلك فی شهر صفر المظفر سنه عشرين وتسعمایه بیورت از نکمید
 همان روز نامه دیگری به پسر فرخ شاه بیک محمد بیک خلف خاندان آق
 قویونلو فرستاد و او را ترغیب و تحریص بمقاومت در مقابل شهر یار صفوی نمود.
 متن نامه چنین بود :

جناب ایالت مآب سیادت نصاب سلطنت قباب سراج الدین محمد بیک بن
 فرحشاد بیک دام اقباله، بعواطف پادشاهانه مقرون گشته، همانا معلوم همگانست
 آنکه بکرات ومرات از مخلصان وثیق و واردان طریق بر ضمیر منیر بمرتب
 تحقیق رسیده که خاندان ایالت نژاد واقوام و عشایر آبا و اجداد آنجناب نیز
 بر جاده اهل سنت و جماعت و همت او مجهول بر عادت حسنه و طاعت است، و آن
 قضیه مشایعت و مراجعت از طایفه ملاحظه قزلباش و ترک ایالت دیار بکر که
 ملک موروثی آنجناب بود، بطریق اضطرار واقع شد، چون بمقتضای ان الله -
 لاینظر الی صور که و اعمالکم بلینظر الی قلوبکم و بالکم بر رأی منیر و واضحست
 که آنجناب بهمان اعتقاد حق ثابت قدمت ازین قدر گرفتاری آنجناب بان قوم
 زنادقه و ملاحظه خللی بدین و دیانت او عاید نخواهد شد و صورت گرفتاری و
 اسیری صحابه کبار بدست مشرکان و کفار این صورت را عذر خواهست و اما
 دلاوری و مردانگی کمر بستگان دین مصطفوی و تابعان سیرت و شجاعت مرتضوی
 و بختیاران دینی و دنیوی را اول امری که رعایت باید نمود رعایت ننگ و
 ناموس مرداست، و حمیت و غیرت اسلامی در بعضی قضایای عرض و ناموس از
 سنن مردان دینست حالیا چون نیت همایون باصلاح حال ممالک اسلام
 خصوصاً بلاد ایران زمین و استفتاح آن اقطار از دست تطاول ملحدان بی دین
 و قلع و قمع سرخیل شاه گمراه آن زنادقه کافر نژاد مصمم و عزیمت توجه آن
 حصار مہرم شده، این عنایت نامه بجانب او شرف اصدار یافت که هر چند بعد آنست



تصویر شاه اسمعیل صفوی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

که بهره‌چراقتضای وقت مصلحت دینی و دنیوی آن ممالک باشد مرعی داشته خود را از زمره خواص خدام و مخلصان این درگاه اعتقاد نماید. هر که مطیع و چاکر این آستان شود بر منتهای همت خود کامران شود و بهره‌چراقت این خلوص عقیدت و صفای نیت باشد یوما فیوما بظهور رساند. ان شاء الله العزیز مقدمات حقوق و اتصال آنجناب باین دولت عظمی مرتبت و مهیا گشته او را هم‌راتب عظمی و مراتب علیا در سایه دین و دنیا سرافراز خواهیم داشت، و رتبه جاه و جلال او را باضعاف مراتب آبا و اجداد و بر آسمان تربیت و عزت خواهیم افراشت. بغایه الله و توفیقه. تحریراً فی او آخر شهر صفر الخیر سنه عشرين و تسعمائه^۱

چون شاه اسمعیل در این هنگام گرفتار نبرد با ازبکان بود لذا محمدخان استاجلو فرمانده سپاه ایران و حاکم دیار بکر را مأموریت داد تا خوار بار ولایتی را که در سر راه قشون سلطان سلیم واقع بود نابود سازد و راهها را خراب نماید و خود به آذربایجان عقب نشینی کند. محمدخان نیز تمام دهات سر راه ارتش سلطان سلیم را آتش زد و خوار بار را معدوم و جاده‌ها را خراب ساخت و باین ترتیب ورود سپاه ترك را بایران بتأخیر انداخت و باندازه‌ای ناراحتی سپاه دشمن را فراهم ساخت، که دشمن مجبور شد آذوقه سپاه را از راه دریا به بندر طرابوزان حمل کند^۲

سلطان عثمانی پس از فرستادن نامه تهدید آمیزی به شهر یار صفوی به شهر ینی شهر محل تمرکز سپاه خود وارد شد و در آنجا حسن پاشا بیگلربیگی روم ایل و لشگریان ینی چری که از متصرفات عثمانی آمده بودند باو پیوستند. سلطان سلیم پس از سان دیدن سپاهیان خود بطرف مرزهای ایران حرکت نمود، و در سیدغازی برای ارضاء خاطر ینی چریها بآنها انعام فراوان داد سپس پیش قراولانی مرکب از بیست هزار سوار بفرماندهی احمد پاشا دو قه کین اوغلی

۱- منشأ السلاطین ص ۳۸۱

۲- عالم آرای عباسی، اسکندربیک منشی ترکمان نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس

برای کسب اخبار از نقشه‌های جنگی ایرانیان و آرایش سپاه شاه اسمعیل بطرف ایران روانه نمود، و خود از راه قونیه به قیصریه آمد، و چند روزی استراحت کرده و در ضمن از علاءالدوله ذوالقدر خواست شخصاً بحضور او بیاید، و با او در نبرد بر ضد ایران همگام گردد، ولی ذوالقدر با درخواستهای سلطان موافقت ننمود، چون وی تحت الحمایه دولت مصر بود و نمی‌توانست بکمک سلطان سلیم بیاید، و زمانی که وی مشغول مذاکره با سلطان سلیم بود بدستور اوسوارانش به قورخانه و آذوقه اردوی ترك دستبرد زدند، و باین ترتیب سلطان عثمانی مجبور شد گروهی از سپاهیان خود را در تمام مدتی که باشهریار ایران در نبرد بود، در مرزهای قلمرو حکومت علاءالدوله ذوالقدر متمرکز سازد، تا از حملات احتمالی وی در امان باشد.

سلطان سلیم پس از شکست مذاکرات خود با علاءالدوله، عده‌ای از سپاهیان خود را بسرپرستی مصطفی کمال کرد مأمور محاصره بای برد نمود تا باین ترتیب بر ارزته الروم تسلط یافته و جناح چپ لشگریان خود را از گزند احتمالی کردها و گرجی‌ها محفوظ دارد، و خود به سیواس مقر سپاه خود رفت، سلطان عثمانی چهل هزار تن از سپاهیان خود را بین قیصریه و سیواس گذاشت تا پشت اردوی خود را از حملات احتمالی دشمن محفوظ دارد و از شورشهای هواخواهان شاه ایران که در این مناطق پراکنده بودند جلوگیری بعمل آید، چون با وجود قتل‌عام صوفیان و شیعیان آناطولی و مرزهای ایران باز عده بیشماری از فدائیان شهریار صفوی در این نواحی بودند.

محمدخان استاجلو چون تمام دهکده‌های سر راه سپاهیان ترك را ویران ساخته بود، و تمام آذوقه را منهدم کرده بود بدستور سلطان سلیم مقدار زیادی خوار بار و تجهیزات از ولایات تهیه شده و با کشتیهای ترك به بندر طرابوزان حمل گردید و از آنجا با قاطر و شتر به اردو گاه ترك برده شد، اما اغلب کاروان دستخوش دستبرد گرجیان و طوایف ترك که با ایران دوست بودند قرار میگرفت^۷

۷- تقی‌بیک - لشکر کشی به ایران ۵۹-۵۴

از سیواس سلطان ترك قراچه پاشا، علی بیك میخال اوغلو، و فرحشاد بیك بایندری را برای کسب اطلاع از حرکت سپاهیان ایران به جلوفرستاد، و نامه دیگری باهمان انشاء برای شهریار صفوی نوشت و بوسیله یکی از جاسوسان ایرانی که دستگیر شده بود بدربار او فرستاد^۱

مضمون نامه چنین بود: « انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحيم الاتعلوا علی و اتونی مسلمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین هذا کتاب انزلنا مبارکاً فاتبعوه و اتقوا العلمکم تفلحون. این منشور ظفر طغرا کالوحی النازل من السماء بمقتضای، و ما کنا معدبین حتی نبعث رسولا از حضرت ابهت منزلت ما که خلیفه الله تعالی و الدنیا بالطول و العرض مهبط، و اما ما ینفع الناس فیکتم فی الارض».

سلیمان مکان اسکندر نشان مظفر فریدون ظفر، قاتل الکفره کامل الکرام البرره، المجاهد امرابط المنظور المظفر الیث ابن الاسد ابن الغضنفر، ناشر الواء العدل و الاحسان، سلطان سلیم شاه ابن سلطان بایزید بن سلطان محمد خانیم بجانب ملک ملک عجم، مالک خطه ظلم و ستم، سرور و شرور و سردار اشرار، داراب زمان، ضحاک روزگار عدیل قابیل، امیر اسمعیل عز صدور یافت، معرب از آنستکه از بار گسار عزت و پیشگاه الوهیت یرلیغ، توتی الملك من یشاء بتوقیع ما ینفتح الله الناس من رحمة لاممسک لها، کلک تقدیر باسم سامی ما رقم زده، لاجرم او امر و نواخی نوامیس الهی و امور احکام شاهنشاهی را در فضای زمین چون فضای آسمانی نفاذ داد. ذلك فضل الله توتیه من یشاء و چون بتواتر آحاد استماع افتاد که ملت حنفیه محمدیه، علی و اضعمها الصلوة و التحیه، را تابع رأی ضلالت آرای خود ساخته و اساس دین متین را برانداخته، لوای ظلم را بقواعد تعدی برافراخته نهی و منکر و امر و معروف از مغایر شریعت دانسته شیعه شنیعه خود را بتجلیل فروح مجرمه و اباحت دماء محترمه تحریص نموده بحکم سماعون للکذب همایون للستحت باستماع کلمات مزخرفات و

۱- نامه بی تاریخ است و بزبان فارسی. منشآت فریدون بیك ص ۳۸۲

اکل محرمات نموده، مسجد خراب کرده و بت‌خانه ساخته پایه بلند پایه منابر اسلام را بدست تعدی درهم شکسته، فرمان مبین را اساطیر او لین خوانده، اشاعت شاعت را باعث شده نام خود حارت کرده هر آینه بموجب فتوای عقل و نقل علمای اعلام ملت و اجماع اهل سنت و جماعت بر ذمت همت عالی نهمت ما که علو الهمة من الايمان نصره لدين الله المنان، قطع وقمع و رد و منع رسوم محدثه که رسم قدیمست، کما ورد فی قوله علیه السلام: من احدث فی امرنا هذا فهو رد، و فی روایت: من عمل عملا لیس علیه امرنا فهو رد متحتم و لازم گشت، و چون قضای ربانی و تقدیر صمدانی اجل اجله کفره فجره را در قبضه اقتدار ما نهاده بود، کالغضاء المبرم توجه آن دیار نمود و بامثال امر: لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا. ان شاء الله العزیز اقدام کردیم تا از صولت تیغ ظفر آثار صاعقه کرد ارخار و وحشی که در جویبار شریعت غراب نو رسته و چون بقله الخمانشو و نما یافته، از بن بر آورده در خاک مذلت اندازیم، تا لگد کوب جوافر مرسلات گردد که:

وجعلوا اعزّه و اهلها اذلة و كذلك يفعلون، و از صدمه کزر کین آیین معز اعدای دین که بخيال خام پخته شده، طعمه شیران دلیران عزازة سازیم، و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

من آنم که چون بر کشم تیغ تیز	بر آرم ز روی زمین رستخیز
کباب از دل شره شیران کنم	صوحی بخون دلیران کنم
شود صید زاغ کمانم عقاب	ز تیغم بلرزد دل آفتاب
اگر در نبردم تو دیده	ز گردون گردنده نشنیده
ز خورشید تابان عنانم بپرس	ز بهرام آب سنانم بپرس
اگر تاج داری مرا تیغ است	چو تیغم بود تاجت آرم بدست
امیدم چنانست ز نیروی بخت	که بستانم از دشمنان تاج و تخت

بموجب الدین النصیحة، اگر روی نیاز بقبله اقبال و کعبه آمال استان ملائک آشیان ما، که محال رحال رجالست آوردی و دست تعدی از سر

زیردستان که پایمال ظلم و طغیان گشته اند ، کوتاه کردی ، و خود را در سلك التائب من الذنب كمن لا ذنب له ، منسلك گردانیدی ، و در مذهب و ملت تبعیت سنت سنیه حنیفه محمدیه علیه الصلوة و التحیه و آله الطاهرین و اصحابه المهتدین رضوان الله علیهم اجمعین تا که : اصحابی کالنجوم بایهم اقتد تيم اهدتیم ، کردی و آن بلاد را با سرها از مضافات و متعلقات ممالک محروسه عثمانیه شمردی ، هر آینه عنایت پادشاهی و عاطفت شاهنشاهی شامل تو گردد .

سایه عدل و عنایت بسر او فنکنیم هر که چون مهر نهد روی بخاک درما زهی سعادت آنکس که این اجابت کرد .

والا بحکم : « العادة طبيعة الثانية ، بر مقتضای طبع شرانگیز فتنه آمیز که : ما با لذات لایزول بالعرض ، باسیه دل چه سود گفتن و عظ ، بتائید الله و حسن توفیقه با سر هر تاجداری تاج داری سازم و بساط بسیط زمین را از آن نفوس پردازم ، الا ان حزب الله هم الغالبون ، دست ستمکاران را بقوت سر پنجه دیدیضا پیچیده در هم کنم که : یدالله فوق ایدیهم ، باید پنبه غفلت از گوش هوش بیرون کرده کفن در دوش گرفته مهیا باشید که بموجب انما توعدون لات ، عسکر ظفر مخصوص کانهم بنیان مرصیوص ، چون اجل مسمی ندارد اذا جاء اجلهم لایستأخرون ولا یستقدمون ، در دهند و بحکم اقتلو هم حیث و حدتموهم عامل شوند ، دمار از روز گارت بر آرند و در آن دیار نگذارند ، والله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون فقطع دایر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین » .

سلطان سلیم در روز بیستم جمادی الاول ۹۲۰ هـ (ژویه ۱۵۱۴) برودخانه چای صوفی مرزا ایران رسید و وارد ارزنجان گردید ، اما بدستور شهریار صفوی نورعلی قبلا شهر را تخلیه کرده بود و باین جهت شهر تسلیم شد و سلطان عثمانی در دشت یاسی چمن در نزدیکی ارزنجان باستراحت پرداخت .

در همین زمان جاسوسان سلطان را با خبر ساختند که شهریار ایران اصولاً در فکر نبرد با دولت عثمانی نبوده و سعی دارد با ویران نمودن راه‌هایی که در معبر نیروهای عثمانی واقع شده سپاه ترك را بداخل ایران کشانده و با شروع فصل زمستان و سرمای سخت سربازان عثمانی را از سرما و گرسنگی هلاک سازد.

سلطان سلیم برای جلوگیری از انتشار این اخبار که موجب وحشت سپاه عثمانی می‌گردید جاسوسان را بزندان انداخت، در همین ضمن احمد جان از طرف احمد بیک پسر فرحشاد بیک آق قویونلو که در کردستان ایران قدرتی داشت بنزد سلطان آمد و گفته‌های جاسوسان را تأیید نموده و نامه‌ای هم در جواب نامه سلطان سلیم (در پیش‌ذکر شد) همراه داشت که شاهزاده آق قویونلو از بیم شهریار صفوی آنرا با آب پیاز نوشته بود تا اگر بدست ایرانیان افتد بر ملا نشود متن آن چنین بود:

«عرضه عرصه عظمت و جلال لایزال عالیا بعون الملك المتعال آنکه در او آخر ربیع الاخر عمت میامنه، فرمان قضا جریان با حاجب قدیمی والد ماجدم قدوه - الاماجد و الاعیان احمد جان زیده قدره بر وجه شتر و خفا باین بنده بی‌ریا در رسید و در گوشه تنهایی با کمال مبتلانی آهسته آهسته گشاده و نهانی نهانی خواننده هر سطر را که با شوق و نشاط مطالعه کرده و مضمون جواهر مکنونش را معلوم مینمودم شروع بسطر دیگر نا کرده پیشینه را با آب دیده می‌شستم و باین طریق از دیده کج بین حساد می‌نهفتم و با خویشتن همواره می‌گفتم. ترسم که سرم در سر این نامه رود.

اتفاقاً هیچکس از این سر حقی اطلاع نیافته بعالم السرو والخفیات تکیه کنان جوابش را با آب پیاز در بیاض راز نوشته با قصد مشارالیه اعاده کرده اگر چه راقمش که از نیکخواهان او جاغ ماست بعد از ایمان او بغلاظ شداد خبردار شده است، اما از او باکی نداریم، بیم ما از آنستکه مبادا نواب اخلاص مآب گرفتار گشته همگی مستحق عتاب و عقاب گردیم.

حسبی الله و تعالی کیل؟ درهرباب تو کل بجناب مسبب الاسباب کسرده امیدواریم که پرستاریم و بزرگوار سرکار بندگان خویشتن بعنایت خود نگه دارد و ما را بمنزل مقصود در رساناد فهو المراد حاکمند امر کم اعلیٰ»^۱

سلطان سلیم برای تحریک شهریار ایران بجنگ با وی . نامه ای دشنام آمیز بزبان ترکی در بیست و ششم جمادی الاول ۹۲۰ هـ (هجدهم ژوئیه ۱۵۱۴ م) برای وی فرستاد . ترجمه این نامه بدین مضمون بود .

«اسمعیل بهادر اصلح الله شأنه . در و صول مثال لازم الامتثال واضح گردد که که چون بحد تو اتر رسید که برای هتک پرده اسلام و هدم شریعت سید الانام علیه السلام قیام نام نموده ای لهذا ائمه و علما کثر هم الله امثالهم الی یوم الجزاء با سر هم فتوی دارد که بواسطه اظفار خنجر و تیغ آبدار حک کردن نقطه طینت مضرت نهادت که مرکز دایره فتنه و فساد است از صفحه روزگار بکافه مسلمین عموماً و بسلاطین اولی الامر و بنحو ائین زوی القدر خصوصاً از جمله واجبات است بنا بر این محض از برای احیای مراهمدین محمدی و اقامت ناموس شرایع احمدی ، بالشکر بی شمار دشمن شکار ، بقصد تو ببلا دشرق توجه همایون نموده و در مضمون شریف نامه های سابق که چند ماه پیش از این فرستاده شد فرموده بودیم هنگامی که نواحی و اراضی که از جهة شاهی در تصرف تست بظل طیل رایات فتح آیات من مستعد گردد ، اگر مردی بمیدان بیا که مشیت و ارادت حق سبحانه و تعالی بهره تعلق گرفته بظهور بیاید ، غرض از این اخبار این بود که چند ماه قبل تو نیز متنیه شده در تدارک اقدام نمائی و در آئینه بهانه نیاری و نگوئی که غافل بودم و ایام مساعد نشد که تمام اهالی حوزه حکومت خود را جمع نمایم .

«مدت نیست مدید که از مزاحمت نفوس متکاثره جهان گرفتار ضیق النفس و از مصادمت سلاح و سنان هواد چار ضیق النفس و از تعال مطایا جرم زمین آهن پوش و از ظنین نای روئین طاسچه علیین پر خروش گردید عجب است که در این اثنا

وصفی که ابهام از جرأت نماید سرّاً و جهرّاً و خیرّاً و شرّاً از تو ظاهر نگردید لاسیما درین حالت که تلال و جبال آذربایجان از نشانه سمستور لشکر منصور مانند سپهر پرهلال شده، حال نیز نه نام و نشانی از تو پیدا و نه اثری از وجودت هویدا است. چنان مستور الحالی که وجود و عدمت علی السواست.

«هر کس که دعوی شمشیر زنی دارد سینه را چون سپر هدف تیر تیز باید ساخت، و هر که ادعای سروری دارد از زخم تیغ و تبر نمی هراسد. عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد

«بر آنانکه سلامت را پرده نشینی اختیار می کنند و از بیم مرگ جرأت شمشیر بستن و براسب نشستن ندارند نام مردی نهادن خطاست.

در مرگ آنگو بکوبد بیای بزین اندر آید بجنبد ز جای
«حالیاً سببش دانسته شد که چرا باین شدت انزوا در زاویه خمول گزیده و بدین درجه اختفا کرده ای. همانا که این رعب و هراس از کثرت ظفر استیناس بر تو مستولی شده است. اگر این احتمال باعث باشد محض مصلحت ارائه این معنی اینک چهل هزار لشکر نامدار از اردوی ظفر شمار جدا کرده فرمودیم که فیما بین سیواس و قیصریه در اردوی جدا گانه بمانند برای دشمن ارضای عنان و توسیع دایره میدان بیشتر ازین نمی شود. اگر در طینت توفی الجملة شمه ای از غیرت و حمیت باشد البته بمیدان جنگ ما آمده بالشکر من مقابله خواهی کرد تا در ازل هر چه مقدر است در معرض بروز جلوه گر گردد.

انشاء الله تعالی والسلام علی من اتبع الهدی حرره فی او اخر الجمادین سنه ۹۲ بیورت ارزنجان.

منظور سلطان سلیم از نوشتن این نامه و ادار نمودن شاه اسمعیل بجنگ بود، چون تا بحال شهریار ایران نامه های سلطان عثمانی را بلا جواب گذاشته بود و سرداران قزلباش در مقابل پیشروی عثمانیان از خود هیچگونه مقاومتی نشان نداده بودند، بلکه بدستور شاه اسمعیل عقب نشینی کرده بودند، باین جهت

هم سلطان سلیم همراه نامه خود عصا و خرقة و کشکول و تسبیح فرستاد تا شهریار ایران را بترس از جنگ سرزنش کند و باو بفهماند که عقب نشینی کار مردان دلیر و شجاع نبوده بهتر است که وی بجای شمشیر خرقة و کشکول برگردد و مانند نیاکان خود درویشی و صوفیگری را پیشه خود سازد.

در روز بیست هفتم ماه جمادی الاولی زمانی که سلطان سلیم در آقده نزدیک کماخ بسر می برد نماینده ای از طرف شهریار ایران بنام شاه قولی آقای بوی نوکر باردوی سلطان عثمانی رسید و نامه ای از طرف شهریار صفوی بوی تسلیم نمود که همراه آن يك قوطی طلا پراز تریاک بود.

این نامه برخلاف نامه های سلطان سلیم که خیلی بی ادبانه و پسر عتاب و دشنام بود، خیلی ملایم و شاهانه و آراسته بادب و احترام بود و در آن با کمال ذوق و بی اعتنائی و خون سردی وزیر کی طعنه هائی زده بود که نشانه ای بود از اخلاق متین و صبور شهریار ایران و با اخلاق خشن و خشمگین و آتشین سلطان عثمانی سازگار نبود.

شاه اسمعیل درین نامه پس از القاب لازم با بیانی ملیح و متین بیان داشته بود که علت خصومت بین خود و او را نمی داند و علاقه دارد مانند گذشته روابط دوستی و علائق بین این دو کشور همسایه محفوظ بماند، بخصوص که علاءالدوله ذوالقدر جزا و کسی را تهدید نمی کند و در ضمن روابط خود را با او در زمانیکه حاکم طرابوزان بود گوشزد نموده و بالحنی مؤدبانه دلایل دشمنی که از طرف سلطان عثمانی ذکر شده بود رد می کرد و علاقه خود در ادر برقراری مجدد روابط دوستی دیرین بیان می داشت سپس پس از چند جمله توهین آمیز بایک حالت بی اعتنائی بنامه خود پایان می بخشید و متذکر می شد که در اطراف اصفهان بشکار مشغولست. اما اگر این جواب دوستانه نتیجه مطلوب در بر نداشته باشد برای مقابله با کسی که او را تهدید می کند لباس رزم پوشیده بجنگ می پردازد. سپس با این جمله بنامه خود خاتمه می دهد: همانطور که میل داری رفتار کن.

متن نامه شاه اسمعیل چنین بود: «سلامی که بمحبت مشحون و پیامی که بمودت مقرون باشد بحضرت جنت‌خسرت اسلام پناه سلطنت دستگاہ‌المنظور با نظارالملک‌الاله مبارزالدوله و السلطنه والدنیا والدین سلطان سلیم شاه ایدہ‌الله‌بالدوله‌الابدیہ‌وادامہ‌السعادة‌السرمدیہ متحف و مہری داشته آرزو مند شناسند. بعد ہذا مکاتیب شریفہ مرہ بعد آخری بدرجۃ‌الثنی‌لایشی‌الاولیٰ قد یثلت رسیدہ مضامین آن چون مشعر بعدوات و مبنی از جرأت و جلادت بود از آن حظ بسیار نمود لیکن مبداء و منشاء آنرا ندانستیم کہ چیست. در زمان والد جنت مکانش انارالله برمانہ کہ نوشت ہمایون ما بسبب گستاخی علاءالدوله ذوالقدر بمرز و بوم روم واقع شد از جانبین بجز دوستی و یکجہتی چیز دیگر نشد و با آن حضرت نیز در آنوقت کہ والی طرابوزان بودند اظہار یکجہتی می‌کردیم. حالا باعث کدورت معلوم نگشتہ بود کہ چون باقتضاء سلطنت باین خصوص عازم گشتہ‌اند سهل باشد.

ستیزہ بجائی رساند سخن کہ ویران کند خانمان کهن
 غرض از تغافل آن صوب دو چیز بود، یکی آنکہ اگر سکنہ آن دیار مریدان
 اجداد عالی تبار ماند، رحمہم‌الله‌المک‌الغفار دوم آنکہ محبت ما بآن
 خاندان غزا عنوان قدیمت، و نمی‌خواستیم کہ شورش چون عہد تیمور بآن
 سرزمین طاری شود و هنوز ہم نمی‌خواہیم و باین قدرہا نمی‌رنجیم و چرا
 برنجیم خصوصت سلاطین رسم قدیمست.
 عروس ملک کسی در کنار گیردتنگ کہ بوسہ بر لب شمشیر آبدار دہد
 اما کلمات نامناسب و جہی ندارد و همانا آن اقوال از افکار الحاد
 فکار منشیان بر سنی و محرران تریاکی کہ از قلت نشہ از سردماغ خشکی
 نوشته فرستادند و این ہمہ توقف نیز خالی از ضرورتی نبودہ می‌پنداریم، بنا
 بر آن حقہ ذہبی مملو از کیفیت خاصہ مختوم بمہر ہمایون مصحوب دارندہ
 قدوۃ‌المقربین شاه قولی آقای بوی نو کرزرت سلامتہ ارسال رفت تا اگر لازم
 باشد بکار داشته بزودی در رسند تابعون الہی آنچه در پردہ تقدیر مکنونت

صورت پذیر گردد تا مافکری اصل کرده و بسخن هر کس مقید نشده اندیشه بر اصل نمایند که پشیمانی اخیر مفید نمی‌شود. و ما در وقت تحریر این نامه بشکار حدود صفهان بودیم در حال بتدارك مقابله مشغول گشته از سردوستی جواب فرستادیم بهر نوع که می‌خواهند عمل کنند.

بس تجربه کردیم در این دیر مکافات با آل علی هر که در افتاد بر افتاد و مزبور را نرنجانیده راه دهند که ولاترروازرة وزراخری، و چون کار بجنك انجامد تاخیر و تراخی را جایز ندارند. اما از راه عاقبت اندیشی در آیند والسلام»^۱

لحن مسخره آمیز شاه ایران باندازه‌ای سلطان عثمانی را خشمگین ساخت که برخلاف رسوم درباری دستور داد سفیر ایران را قطعه قطعه نمودند. جواب شاه اسماعیل به سلطان سلیم کاملاً سلطان عثمانی را مأیوس ساخت، چون دید با وجود تهدیدات وی و دشنام و ناسزاهایش شاه ایران را خشمگین نساخته و با تعقیب سیاست جنك و گریز می‌خواهد او را به داخله کشور خود کشانده و با از بین بردن خواربار و ویران ساختن دهات سپاه او را گرفتار قحطی سازد و باین ترتیب او را وادار به امضای قرارداد صلح نماید.

سیاست جدید شاه اسمعیل در برابر سلطان سلیم موجب گردید که سپاه ترك که پس از ماهها راه پیمائی و سختی و گرسنگی بدون هیچگونه درگیری با سپاهیان ایران فرسوده و خسته گردیده بود دست بشورش بزند. حتی مشاورین و سرداران لشکریان عثمانی که نتیجه‌ای از این لشکر کشی نمی‌دیدند و وحشت از شکست داشتند از تصمیم سلطان ناراضی بودند. باینجهت همدم پاشا بیگلربیك^۲ فرمان که با سلطان سلیم خیلی نزدیک بود مأموریت یافت که سلطان را از تصمیم خود منصرف سازد.

سلطان سلیم چون مصمم بنبرد با شه‌ریار ایران بود و هر گونه عقب

۱ - م- ف ج ۱ ص ۳۸۴-۳۸۵

۲ - هامر تاریخ یمینی ص ۱۱۶

نشینی را دلیل بر ضعف خود می‌دانست دستور داد تا همدم پاشا ندیم خود را گردن زدند و زینل پاشا را بجای او گماشت و دستور پیشروی بطرف ایران را صادر نمود.

در چرموک سلطان عثمانی که از تصمیم شاه اسمعیل ناراحت شده بود نامه دیگری بزبان ترکی برای او فرستاد که ترجمه فارسی آن چنین است: « اسمعیل بهادر، اصلح الله شانه، هنگامیکه توفیق رفیع جهانمطاع و حکم شریف واجب الانقیاد والاتباع بشو واصل شود، باید بدانی که مکتوب تو بدرگاه سعادت دستگاه من رسید پس از ادای کلمات جسارت آمیز نوشته‌ای چیزی که مایه ازدیاد جرأت است ارسال داشتم که در عزیمت مسارعت نموده ما را از انتظار برهانید.

ما بنیروی جرأت از راه دور با لشکر بی کران و رایات فتح آیات نصرت نشان، پس از طی مراحل و منازل بمملکت تو داخل شده ایم. در آئین سلاطین اولی الامر و مذهب خواقین ذوی القدر مملکت در حکم زن ایشانست و کسی را که از مردی حصه‌ای و از قنوت بهره‌ای بلکه در دل فی الجمله زهره‌ای باشد، قطعاً راضی نمی‌شود که دیگری بنا موس او تعرض کند.

ممهذا اکنون روزها میگذرد که عساکر نصرت مآثر من بمملکت تو درآمده اند ولی از تو هیچگونه نام و نشانی پیدا و از وجود اثری هویدا نیست و چنان مستور الحال بسر می‌بری که حیات و مماتت یکسانست.

از این ننگ تاجاودان مهتران بگویند با نامور لشکران

ظاهر حال گواهی می‌دهد که اکتساب جرأت عارض برای که لازم است. تا امروز از جانب تو عملی بظهور نیامده است که از آن مردی و جلادت استنباط شود. عمل تو ثمره مکر و حيله تست و شك نیست که این جرأت عارضی اثر تلبیس و تدلیس و لاغیر دوی دردی که تو بدان مبتلی هستی معلومست و برای تحصیل قوت قلب آنرا استعمال میکنی. حال همان داروئی

را که بارها تجربه کرده‌ای بکار بر تا مگر در دلت اندک جرأتی پدید آرد. ما نیز برای ازاله ضعف قلب تو چهل هزار تن از لشکر ظفر رهبر خود جدا کرده میان قیصریه و سیواس گذاشته‌ایم و درباره خصم بیش ازین مروت و مردی میسر نیست. اگر من بعد باز برقرار وضع سابق در کنج زاویه عرب و هراس منزوی گردی نام مردی بر تو گذاشتن حرامست و بهتر خواهد بود که بجای مغفر معجر و بجای زره چادر اختیار کنی و از سودای سرداری و سپهسالاری بگذری. ز تو این کار برناید تو با این کار بر نائی. والسلام علی من اتبع الهدی تحریراً او آخر شهر جمادی الاخره سنه عشرين و تسمائه».

همراه این نامه مقداری البسه زنانه و عطریات و لوازم آرایش برای شهریار صفوی فرستاده بود. در ضمن سلطان عثمانی نامه دیگری برای عبید خان ازبک فرستاد و از او خواست که در نبرد بین او و شاه ایران از او پشتیبانی نماید. پس از چرموک به ترجان رفت و بطرف ایران پیشروی نمود تا اگر با آرتش شاه اسمعیل روبرو نگردد تبریز پایتخت ایران را متصرف گردد. در بین راه میرخان اوقلان محمد بیک به سلطان عثمانی گزارش داد که خان محمد استاجلو حکمران دیار بکر بحدود خوی رسیده است و شهریار صفوی با سپاهیان خود باو ملحق گردیده و آماده نبرد است.

در همین موقع سلطان سلیم بیامی از طرف شاه اسمعیل دریافت داشت که او را دعوت بجنک در دشت چالدران^۱ میکرد. این خبر موجب خرسندی سلطان عثمانی شد، چون می‌ترسید اگر بیش از این در خاک ایران پیشروی کند، موجب شورش و عصیان سپاه ترک گردد و شاید بدست ایرانیان اسیر شود. باین جهت با وجود مخالفت سربازان خود که «می‌گفتند ما را برای جنک آورده‌ای در حالیکه با هیچ دشمنی روبرو نیستیم و آیا در کشوری

۱ - چالدران - امروزه نام یکی از دهستانهای دوگانه بخش سیه چشمه شهرستان ماکو است و در بیست فرسنگی تبریز واقع است. موقع طبیعی آن کوهستانی است و از طرف باختر بمرز ایران و ترکیه محدود می‌گردد. مساحت آن در حدود ۷۵۰ کیلومتر مربع است.

ویران تا چه حد میتوان پیشروی نمود و نبودن جیره کافی و بعد مسافت اسبان را از پای درآورده و سپاه خسته و فرسوده است و اگر در مقابل سپاه آسوده دشمن پیروزی بدست نیاورد تقصیر با که خواهد بود، اگر خدای نا کرده ما از قزلباشیان شکست بخوریم این ننگ برای ما از مرگ بدترست. پس بهتر آنست که کس بفرستیم و با اردبیل اوغلی (شاه اسمعیل) صلح کنیم سپاه سلطان عثمانی در شب چهارشنبه دوم رجب ۹۲۱ هـ در دشت چالدران با سپاه ایران روبرو شد ولی این برخورد بی نتیجه بود.

